جلسه 492

دوشنبه 17/03/89

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در استصحاب عدم ازلی بود. مرحوم نائینی سه مقدمه ذکر کرد برای انکار استصحاب عدم ازلی.

مقدمه اول این بود که مخصص به عام عنوان می دهد. مخصص متصل ظهور عام را مختل می کند ودر مرحله ظهور عنوان می دهد به موضوع عام. مثل اکرم کل عالم لیس بأموی. مخصص منفصل حجیت عام را معنون می کند به نقیض خاص. لا تکرم العالم الاموی وقتی آمد کشف می کند که آن اکرم کل عالم موضوعش عالم لیس بأمویّ است.

که ما عرض کردیم این مقدمه صحیح است.

مقدمه دوم این است که ایشان گفته اند همانطور که وجود عرض گاهی فی نفسه لحاظ می شود، می شود وجود محمولی، البیاض موجود. گاهی حیث وجود لغیره آن لحاظ می شود که از آن تعبیر می کنند به الوجود الرابطی. می شود وجود نعتی. تعبیر می کنند کون هذا الجسم ابیض. کذلک عدم هم همینطور است. گاهی عدم را فی نفسه لحاظ می کنند، می شود عدم البیاض. گاهی عدم را من حیث أنه نعت من نعوت المحل لحاظ می کنند، می گویند عدم کون هذا الجسم ابیض.

بعد ایشان فرموده است که عدم و وجود نعتی اینها بعد از وجود محل فرض می شود. بعد از وجود جدار است که می شود گفت هذا ابیض یا لیس بأبیض. قبل از وجود جدار نه صحیح است بگوئیم الجدار ابیض، نه صحیح است بگوئیم لیس بأبیض.

برخلاف عدم و وجود محمولی. نه، شما می گوئید البیاض موجود، البیاض معدوم. نیاز به وجود محل ندارد.

اقول: اولا ما ببینیم مراد از عدم نعتی چیست در مقابل عدم محمولی. چون عبارت های محقق نائینی ره چندان واضح نیست. وقتی تعبیر می کند به عدم محمولی، می گوید عدم البیاض، البیاض معدوم. اما وقتی تعبیر می کند به عدم نعتی می گوید لیس الجسم بأبیض. خب یک شق ثالثی هم هست وآن این است که بیاض را مضاف کنیم به جسم. بگوئیم عدم بیاض هذا الجسم، عدم بیاض عدم الجدار. خب قبل از اینکه این دیوار ساخته بشود می خواهیم ببینیم بیاض لهذا الجدار موجود بود یا معدوم بود. البیاض لهذا الجدار قبل الف سنة کان موجودا أو معدوما. محقق نائینی اینجا را چه می گوید؟ آیا می گوید صحیح نیست بگوئیم البیاض لهذا الجدار قبل الف سنة کان معدوما، یا نه این را به عنوان عدم محمولی قبول دارد؟. چون ایشان مثال که می زند برای عدم محمولی، می گوید البیاض معدوم. می گوئیم نه، بفرمائید البیاض لهذا الجدار قبل الف سنة کان معدوما. این را شما عدم محمولی می دانید یا عدم نعتی می دانید؟ چندان کلام ایشان واضح نیست. ما به نظرمان می آید که ایشان این را هم عدم محمولی بداند. چون عدم نعتی را لیس هذا الجدار بأبیض فرض می کند. اینکه ایشان فرمود استصحاب عدم محمولی نمی تواند اثبات کند عدم نعتی را، مرادش این است که استصحاب عدم البیاض نمی تواند بگوید که این جدار بیاض ندارد؟ این حرف درستی است. عدم بیاض بطور مطلق وبدون اضافه به این جدار بخواهد بگوید که بیاض برای این جدار نیست، چون قبلا بیاضی نبود. بله این حق با ایشان است اصل مثبت است.

اما اگر عدم محمولی به معنای این باشد که عدم البیاض لهذا الجدار، یک زمانی بیاض لهذا الجدار موجود نبود آنوقتی که این جدار نبود. اینجا خیلی واضح نیست که ما بگوئیم اصل مثبت است. ممکن است کسی بگوید که نه، اینجا عرفا قابل تفکیک نیستند حتی در مرحله تعبد ظاهری. ما از یک طرف بگوئیم استصحاب کنیم که بیاض لهذا الجدار قبلا موجود نبود الان هم موجود نیست، پس ثابت می شود عدم البیاض لهذا الجدار فعلا، این را ما قبول کنیم، ولی از آن طرف بگوئیم نه، ثابت نمی شود که هذا الجدار لیس بأبیض. ثابت می کنیم بیاض لهذا الجدار الان موجود نیست، چون استصحاب کردیم گفتیم هزار سال پیش بیاض لهذا الجدار نبود الان هم نیست، پس این جدار ابیض نیست، این اصل مثبت است. البته ما این را قبول داریم که عرفا اصل مثبت است، اما از امور واضحه نیست. ممکن است کسی بگوید که اینها قابل تفکیک نیستند عرفا حتی در مرحله تعبد ظاهری که شما بیائید بگوئید لم یکن البیاض لهذا الجدار موجودا قبل الف سنة فالان لیس بموجود، ولکن ثابت نمی شود که این جدار ابیض نیست. این را معلوم نیست همه بپذیرند که این اصل مثبت است.

ولکن ما چون عرفا می بینیم این دو قضیه است، دو تا عنوان مباین با هم، استصحاب یکی برای اثبات دیگری اصل مثبت است. این یک مطلب.

سؤال وجواب: یعنی شما می فرمائید که قبل از هزار سال بیاض برای این جدار نبود این عدم نعتی است؟ محقق نائینی این را فرموده است؟. یک وقت می گوید لم یکن الجدار ابیض این عدم نعتی است. اما اگر بگوئید لم یکن البیاض لهذا الجدار موجودا قبل الف سنة. یا اشاره کنید بگوئید هذا البیاض لم یکن موجودا قبل الف سنة، این عدم نعتی است؟!، اینکه عدم محمولی است. البیاض لهذا الجدار لم یکن موجودا قبل الف سنة والان کما کان. مطلب مرحوم نائینی صریح نیست ولکن با توجه به اینکه ایشان عدم نعتی را به شکل لیس ناقصه بیان می کند که لیس هذا الجدار ابیض، ظاهرش این است که این عدم البیاض لهذا الجدار قبل الف سنة را عدم محمولی بداند هر چند عبارت ایشان واضح نیست. به هر حال ایشان هر چه بفرماید یک بحث است، اما بحث دیگر این است که واقع مطلب چیست. واقع مطلب این است که این عدم محمولی است. البته ما قبول داریم که این عدم محمولی بخواهد اثبات کند که هذا الجدار لیس بأبیض چون دو عنوان است می شود اصل مثبت. این یک مطلب.

مطلب دیگر این است که ایشان فرموده است که: هذا الجدار لم یکن ابیض قبل الف سنة غلط است. غلطٌ من الکلام. فرمایش ایشان درست نیست. چرا غلط است؟ توضیح واضحات است بله، اما غلط هم هست؟ یعنی اگر با قرینه بگوئیم این دیوار هزار سال پیش نبود سفید هم نبود سیاه هم نبود این غلط است؟ نه. بله خلاف ظاهر هست. ظاهر سالبه محصله، سالبه محصله به انتفاء محمول است. اما ما در بحث استصحاب نیاز نداریم قضیه ای که تشکیل می دهیم قضیه ای باشد که ظاهر عرفی است. خب با قرینه می گوئیم. با قرینه می گوئیم هذا الجدار قبل الف سنة لم یکن موجودا فلم یکن ابیض و لا اسود، این غلط است؟ با قرینه هم گفتیم. کجای آن غلط است. بعد می گوئیم فالان کما کان. این غلط نیست. خلاف ظاهر هست قبول، توضیح واضحات است قبول، اما غلط نیست.

پس کلام در این است که آیا لیس ناقصه وبه تعبیر دیگر سالبه محصله به انتفاء موضوع غلط است یا غلط نیست. فعلا این را بحث می کنیم. ما می گوئیم غلط نیست. اینی که محقق نائینی فرمود عدم العرض اگر به عنوان نعت حساب بشود نیاز به وجود موضوع دارد، یعنی چی به عنوان نعت حساب بشود. آخه عدم که نعت نیست. وجود سفیدی و بیاض بله نعت. وجوده فی نفسه عین وجوده لمحله. اما عدم البیاض یا عدم کون الجدار ابیض اینکه نیاز ندارد به وجود موضوع. لیس هذا الجدار بابیض سلب الاتصاف می کند نه اتصاف به سلب. اگر مفاد سالبه محصله این بود که این جدار متصف است بأنه لیس بأبیض، خب بله، اتصاف بعدم کونه ابیض موضوع می خواهد. اما مفاد إذا وجد الجدار ولم یکن ابیض سلب الاتصاف باشد بکونه ابیض، سلب الاتصاف که نیاز به محل ندارد.

پس اگر می گوئید عرفا خلاف ظاهر است، او را که جواب دادیم که با قرینه می گوئیم. اما اینکه در صحت حمل الجدار لیس بأبیض ما نیاز داشته باشیم به وجود جدار، چون می خواهیم بگوئیم اتصاف دارد جدار بأنه لیس بأبیض، خب مفاد سالبه محصله اتصاف به سلب نیست. سلب الاتصاف است نه اتصاف به سلب. نه خارجا متصف می شود محل به عدم العرض، و نه مفهوما و ذهنا.

بله می شود شما یک مفهومی را انتزاع کنید مفهوم وجودی بشود، مثل الجدار لا ابیض. جدار این دیوار ناسفید است. بله اینجا حمل کردید لا ابیض را بر جدار. به این می گویند موجبه معدولة المحمول. الجدار لا ابیض موجبه معدولة المحمول است. این موجبه است. یا بیائید بگوئید الجدار هو الذی لیس بأبیض. بله این هم قضیه موجبه سالبة المحمول است. ما یک قضیه موجبه معدولة المحمول داریم مثل هذا الجدار لا ابیض، هذا الانسان لا بصیر، این لا بصیر با اعمی یکی است، عدم ملکه است. ولذا شما نمی توانید به این دیوار بگوئید لا بصیر. عدم ملکه است. یا در همان جدار نسبت به ابیض ولا ابیض بودنش قبل از وجود نه ابیض است و نه لا ابیض است. بعد از وجود است که یا ابیض است یا لا ابیض. اما این قضیه موجبة معدولة المحمول است، موجبه است. یا قضیه موجبه سالبة المحمول می گوئید الجدار هو الذی لیس بأبیض. قضیه موجبه است. هو الذی را دارید حمل می کنید بر جدار. منتهی این موصول یک صله عدمیه دارد. قضیه موجبه است. اینها بله نیاز دارند به وجود موضوع. اما قضیه سالبه محصله نیاز به وجود موضوع ندارد. هذا الجدار قبل الف سنة لم یکن بأبیض و لا اسود. کما اینکه می گوئید هذا الجدار قبل الف سنة لم یکن موجودا، می توانید بگوئید لم یکن بأبیض و لا اسود. نیاز ندارد به وجود موضوع. چون سلب الاتصاف است نه اتصاف به سلب. قضیه سالبه است. عدم العرض نیاز به وجود موضوع ندارد. اینکه ما تعبیر می کنیم در خطاب و می گوئیم الجدار الذی لیس بأبیض این منشأ توهم نشود که بگوئید این الذی شد موجبه سالبة المحمول. الجدار هو الذی لیس بأبیض چه جور شما گفتید قبل از وجود جدار صادق نیست چون قضیه موجبه سالبة المحمول است. یکوقت توهم نشود که خطابات شرعیه همه از همین قبیل موجبه سالبة المحمول هستند. چرا؟ برای اینکه گفته می شود که شما می خواهید حکم اثبات کنید برای یک موضوع، وجود این موضوع، موضوع می شود برای این حکم. مثلا می خواهید بگوئید که کل عالم لیس بأموی یکرم. خب موضوع وجوب اکرام وجود عالم است. وجود عالم متصف باشد به اینکه اموی نیست. خب این قیدش می شود از قبیل موجبه سالبة المحمول. چون وجود را باید در آن فرض کنید. ولذا گاهی تصریح می کنید می گوئید العالم الذی لیس بأموی. یا کل عالم لیس بأموی، آن هم جمله وصفیه است دیگر، او هم در قوه این است که بگوئید الذی لیس بأموی. خب می شود اتصاف بأنه لیس بأموی.

این اشکال را حضرت امام مطرح فرموده، ولذا فرموده اصلا سالبه محصله محال است بخواهد موضوع باشد برای حکم وجودی. شما وقتی می گوئید کل عالم لیس بأموی یجب اکرامه، این لیس باموی از نظر حضرت امام ره نمی تواند سالبه محصله باشد. این حتما باید قضیه موجبه سالبة المحمول باشد. برای اینکه سالبه محصله ای که جمع می شود با عدم موضوع، این چطور می تواند موضوع برای حکم وجودی قرار بگیرد؟. چطور سالبه محصله موضوع می خواهد باشد برای حکم اثباتی و وجودی؟! این محال است. چرا؟ برای اینکه سالبه محصله با عدم موضوع هم جمع می شود. این که نمی تواند در موضوع حکم وجودی اخذ بشود. آن چیزی که می تواند در حکم وجودی جمع بشود قضیه موجبه سالبة المحمول است. همانی که می گفتیم الجدار هو الذی لیس بدبیض که نیاز به وجود موضوع داشت، حالا هم می گوئیم العالم الذی لیس بأموی. العالم الذی لیس بأموی یعنی عالمی که این وصف را دارد که اموی نیست. خب قبل از وجود این عالم، این عالم وقتی موجود نبود این وصف را داشت که اموی نبود؟ قطعا این وصف را نداشت.

امام ره فرموده اند: ما وقتی در خطاب داشتیم العالم الذی لیس بأموی این مفادش این است که عالم متصف باشد بأنه لیس بأموی، نه اینکه عالم متصف نباشد به اموی بودن ولو از باب اینکه عالمی در کار نیست. اینکه نمی تواند موضوع باشد. عالمی که متصف نیست به اموی بودن ولو بخاطر اینکه عالمی در کار نیست، این بخواهد موضوع بشود برای وجوب اکرام. اینکه نمی شود. آن چیزی که موضوع برای وجوب اکرام است باید بشود عالمی که متصف هست بأنه لیس بأموی.

حالا شما می گوئید العالم الذی لیس بأموی خیلی روشن است. الذی را در جمله آوردید که مفادش اتصاف است. حالا اگر بگوئید کل عالم لیس بأموی، او هم همین است. او هم جمله وصفیه ای آوردید که مفادش اتصاف عالم است بأنه لیس بأموی.

امام ره فرموده اند خب شما می گوئید این عالم هنگامی که نبود اموی نبود. این سالبه محصله به انتفاء موضوع است. می خواهید این را استصحاب کنید نتیجه بگیرید موجبه سالبة المحمول را. این عالم متصف نبود که اموی است پس الان متصف هست که اموی نیست. می شود اصل مثبت.

امام ره فرموده اند: ما حتی در العالم العادل یجب اکرامه گفتیم که اگر زید وقتی در روستا بود عادل بود، آمد حوزه علمیه از روزی که شده عالم احتمال می دهیم علم آمد و عدالت رفت. احتمال میدهیم این آقا هیچ روزی عالم عادل نبوده است. کان عادلا حینما کان فی قریته، والان عالم، اما اتصاف العالم بالعدالة حالت سابقه ندارد. ایشان فرموده اند استصحاب اینکه این زید یک زمانی عادل بود ثابت نمی کند اتصاف العالم بأنه عادل را. و ظاهر اکرم العالم العادل یا اکرم العالم الذی هو عادل این است که عالم بما هو عالم متصف باشد بأنه عادل و این هم ثابت نمی شود.

البته حضرت امام ره بعدا اشکال های دیگری دارند راجع به استصحاب عدم ازلی، آنها را هم چون خلاصه هست عرض می کنم:

فرموده اند: برفرض اصرار کنید که جزء الموضوع سالبه محصله است، العالم الذی لیس باموی یجب اکرامه سالبه محصله جزء موضوع آن است. اما این سالبه محصله به انتفاء محمول است، نه سالبه محصله به انتفاء موضوع. عالمی که اموی نیست یعنی هست و اموی نیست. این می شود سالبه به انتفاء محمول. آن چیزی که استصحابش می کنید سالبه محصله به انتفاء موضوع است. آنوقتی که نبود اموی نبود. قضیه متیقنه شما سالبه محصله به انتفاء موضوع است، اما قضیه مشکوکه تان سالبه به انتفاء محمول است. وحدت قضیه متیقنه و مشکوکه در استصحاب حفظ نشده است. استصحاب سالبه به انتفاء موضوع اثبات سالبه به انتفاء محمول کند. خب این اصل مثبت است. این هم مشکل دیگر استصحاب عدم ازلی.

یک نکته هم آخر فرموده اند. فرموده اند: اصلا ما معتقدیم صادق نیست قبل از وجود این عالم که بگوئیم هذا العالم لم یکن امویا. یا حتی بگوئیم لم تکن امویته موجودة. چرا؟ برای اینکه اصلا هذا العالمی نبود. عدم بطلان محض است. نه عالمی بود نه هذا العالمی بود. آنوقت چه جور می خواهید بگوئید که این عالم اموی نبود. اصلا هیچ چیز نبود، هذا صدق نمی کند. هذا العالم الان موجود شده می گوئید هذا العالم. صد سال قبل هذا العالمی نبود. وهم محض و بطلان محض است. اصلا قضیه متیقنه تان هم غلط است که بگوئیم هذا العالم لم یکن امویا. اصلا هذا العالمی نبود. بطلان محض است. اشاره تان غلط است. این هم فرمایش ایشان.

اقول: این فرمایشات ناتمام است. اما اینکه ایشان فرمود: جزء الموضوع اتصاف به سلب است، قضیه موجبه سالبة المحمول است. العالم الذی لیس بأموی این قضیه موجبه سالبة المحمول است. مثل اینکه می گفتیم الجدار هو الذی لیس بأبیض. این فرمایش غیر عرفی است. چرا؟ برای اینکه در قضیه موجبه سالبة المحمول ما حمل می کنیم خبر را بر مبتدا. می گوئیم الجدار هو الذی لیس بأبیض، این جدار همان چیزی است که ابیض نیست. اثبات الشیء للشیء است. البته ثبوت شیء للشیئ فرع ثبوت المثبت له.

اما وقتی می گوئید العالم الذی لیس بأموی، مفاد عرفی اش این است که عالم باشد اموی نباشد. این کجایش موجبه سالبة المحمول است؟ این موضوع مرکب است. موضوع مرکب است از دو جزء، یکی اینکه عالم باشد و دوم اینکه اموی نباشد. هذا عالم بالوجدان واینکه اموی هم نیست سالبه محصله است، ومدعای طرفداران استصحاب عدم ازلی این است که این سالبه محصله حالبت سابقه متیقنه دارد به انتفاء موضوع. این الذی ها، العالم الذی لیس بأموی، یا کل عالم لیس بأموی که قضیه حملیه است اینها ما بحذاء خارجی ندارد. اینها عرفا برای ربط بین مفردات کلام است. جناب حضرت امام! کدام عرف تأیید می کند این کلام شما را که مولا بگوید اکرم العالم العادل وبعد هم بگوید لا تنقض الیقین بالشک، ما نتوانیم استصحاب کنیم عادل بودن این زید را بگوئیم آنوقتی که در روستا بود عادل بود و الان هم که عالم هست. پس عالم بالوجدان و عادل بالاستصحاب فیجب اکرامه، کدام عرف می گوید این اصل مثبت است چون اتصاف العالم بالعدالة شرط است؟! آیا خود شما در فقه اینجور مشی می کنید؟ مثلا روایت می گوید الغسل بالماء الطاهر مطهر، شما در تحریر الوسیله نوشته اید استصحاب طهارت ماء جاری می شود در مشکوک الطهارة، استصحاب کریت ماء جاری می شود در مشکوک الکریة، بعد اگر خواستید لباس بشورید با این آب مشکوک الطهارة و مشکوک الکریة مشکلی ندارد. خب با این اصول شما که همه اینها مشکل پیدا کرد. استصحاب اینکه این آب طاهرٌ کرٌّ ثابت نمی کند تحقق الغسل بماء کرٍّ را. چرا؟ برای اینکه الغسل بماء کر طاهر، یعنی اتصاف الغسل بأنه یکون بماء طاهر کرٍّ، استصحاب اینکه این آب طاهر است و کر است ثابت می کند اتصاف الغسل را بأنه بماء کر طاهر؟ خب اثبات نمی کند دیگر. شما باید کل این مباحث وفتاوایتان را در فقه به هم بریزید. اینکه نمی شود گفت و خلاف فهم عرفی است. عرف از این الذی ها و از این هیئت های جمله فقط برداشتش این است که برای این است که مفردات کلام را به هم تألیف بکند. چون حاکی از یک حیثیت واقعیه نیست. در خارج یک اتصافی بین علم و عدالت نیست. علم و عدالت هر دو وصف این شخص خارجی اند. علم با این شخص ارتباط دارد عدالت هم با این شخص ارتباط دارد. اما خود علم و عدالت که دیگر عرض و معروض هم نیستند که ارتباط بین علم و عدالت هم یک حیثیت خارجیه باشد و او هم در موضوع حکم اخذ شده باشد.

در مانحن فیه هم همین است. آقا! العالم الذی لیس بأموی عرفا یعنی عالمی باشد و اموی نباشد. به این می گویند مرکب و واو الجمع. واو الجمع یعنی واقع دو جزء موضوع است برای حکم: یکی أن یکون هذا عالما و دو اینکه ان لایکون امویا. بیش از این عرف استفاده نمی کند.

ولذا این اشکال که نمی تواند سالبه محصله جزء الموضوع باشد برای حکم وجودی، حتما باید موجبه سالبة المحمول جزء باشد، یعنی اتصاف بعدم کونه امویا جزء الموضوع باشد نه سلب الاتصاف. عالمی که متصف است بأنه لیس بأموی این باید موضوع باشد نه عالمی که متصف نیست که اموی هست. این فرمایش حضرت امام انصافا خارج از فهم عرف است. اگر شارع می خواست اتصاف را به عنوان یک مفهوم ذهنی اخذ کند باید می گفت العالم اللااموی، العالم غیر الاموی. العالم لیس باموی ظهوری در اخذ اتصاف بعدم کونه امویا ندارد.

ولذا به نظر ما ظاهر این است که قید الموضوع سالبه محصله است. وسالبه محصله به انتفاء موضوع هم غلط نیست. این عالم هنگامی که نبود نه اموی بود و نه غیر اموی. نه سفید بود و نه سیاه. هیچ چیز نبود چون موجود نبود. این غلط نیست. وما الان که موجود شده می گوئیم هذا. چه اشکالی دارد حضرت امام؟ الان که این عالم موجود شده می گوئیم هذا لم یکن موجودا، این غلط است؟ هذا العالم لم یکن موجودا قبل الف سنة، این غلط است؟ این عالم صد سال پیش موجود نبود. بگوئید آقا صد سال پیش که هذایی نبود، خب نبود که نبود الان که هست. خب می گوئی هذا لم یکن موجودا قبل مأة سنة. همینطور هم می گوئیم هذا لم یکن ابیض قبل مأة سنة، هذا لم یکن امویا قبل الف سنة. چه اشکالی دارد؟

فقط اشکال مهم این است که حضرت امام فرمود قضیه متیقنه سالبه به انتفاء موضوع است، قضیه مشکوکه سالبه به انتفاء محمول است. اگر مشکلی در استصحاب عدم ازلی باشد همین مشکل و اشباه این مشکل است که انشاء الله بررسی می کنیم. و الحمد لله رب العالمین.